

## یادداشت سردیر

از زمره مقاطع حساس و درخشان تاریخی که از قضا بطور خاص با تاریخ فلسفه پیوند مستقیم دارد، قرن پنجم پیش از میلاد با محوریت و میداننداری دو تمدن اصلی ایران و یونان است. البته آگاهی ما از این دوره شوربختانه یکسویه است و عمدتاً متکی بر نوشته‌ها، منابع و گزارشهای مورخان یونانی است و از این سو، یعنی جهان ایرانی و بطور خاص سرزمین پارس، هیچگونه مدرکی در اختیار ما نیست و اگر هست، برای عرصه تاریخ‌نگاری و مستندسازی کارآیی چندانی ندارد.

قرن پنجم را عصر طلایی و شکوفایی فرهنگ و تمدن یونانی نامیده‌اند و البته که در این تعبیر و توصیف حقیقتی نهفته است: در آن دوره، بجز شماری از فیلسوفان، مجموعه‌یی از هنرمندان، شاعران، دانشمندان، نویسندگان و سیاستمداران مهم و تأثیرگذار ظهور کردند که آثار قلمی و معنوی آنان امروز نیز با گذشت بیش از ۲۵ قرن، همچنان در مرکز توجه هر پژوهش علمی و تاریخی و فرهنگی است.

هرچند از فیلسوفان آن دوره - موسوم به پیشاسقراطیان - بلحاظ آثار مکتوب، بغیر از پاره نوشته‌ها، کتاب و دفتر و رساله منظم و کاملی در اختیار نداریم، اما همین مقدار اندک و پراکنده هم برای تاریخ فلسفه و خود فلسفه، منبعی سرشار از تفکر و تأملات عمیق نظری است و دور نیست که هر یک از آنان بعنوان آموزگار فلسفه برای ادوار بعدی خوانده شوند. درباره نقش و سهم سایر دانشمندان و هنرمندان بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند و امروزه در نوشته‌های مختصر و مفصل نویسندگان غربی، بعنوان نیای پرافتخار فرهنگ، از آنان همچون پشتوانه درازدامن تاریخی یاد میشود. نقد و ارزیابی آثار علمی و فرهنگی آن دوره با عنوان تمدن یونانی از جهات مختلفی قابل تأمل است که به برخی از آن جهات در قالب ملاحظه مقدماتی اشاره میشود:

۱. در عنوان «سرزمین یونان» و «فرهنگ یونانی» قدری مسامحه و اغماض وجود دارد. چنانکه میدانیم، سرزمینی که امروزه با نام کشور یونان شناخته میشود، در قدیم مشتمل بر مجموعه‌یی از جزایر و مناطق مستقل و نیمه‌مستقل بوده است که عمدتاً در سواحل مدیترانه

و ترکیه امروزی - آسیای صغیر - بصورت کولونبها و مستعمره‌نشینها پراکنده شده و به‌اعتبار مهاجرت ساکنان یونان مرکزی - آتیکا - به مناطق یونانی‌نشین آن دوره، شهرت یافتند. شاید عامل زبانی نیز بیتأثیر نبوده است، بطوریکه زبانهای محلی جزایر و مناطق پراکنده آن عصر، پس از مدتی به زبان - و البته فرهنگ - عمومی یونان قدیم خو گرفتند. گذشته از این، نزاع و مناقشات سیاسی و نظامی میان آن مناطق، همواره در طول قرن پنجم برقرار بوده است که مشهورترین نمونه آن، نزاع و رقابت مستمر میان آتن و اسپارت، بعنوان سمبل تقابل دو فرهنگ و نظام سیاسی عصر باستان تلقی شده است. بدین ترتیب، چیزی بنام «دولت واحد» و حتی «وحدت سیاسی» تحت عنوان «امپراتوری یونان»، عاری از واقعیت است و این سرزمینهای پراکنده، رقیب و حتی دشمن یکدیگر، تنها در مقاطعی خاص برای حفظ منافع و در مقابل دشمن مشترک به یکدیگر نزدیک میشده‌اند و لذا اطلاق مفهومی واحد و یکدست بر این قطعات متکثر و عمدتاً ناسازگار، خالی از مسامحه نیست.

۲. در مورد فیلسوفان و مکاتب و نحله‌های فلسفی نیز همین ملاحظه جاری است. بغیر از کسانی چون سقراط و افلاطون، اغلب یا تمامی چهره‌های شاخص فلسفی پیش و پس از سقراط، عمدتاً به خارج از قلمرو یونان مرکزی تعلق داشتند و در آتن، بعنوان مهاجر و احیاناً شهروند درجه دوم محسوب میشدند. مشهور است که ارسطو بعنوان بیگانه و مهاجر، برای تأسیس مدرسه خود به خارج از شهر آتن کوچ کرد و در طول فعالیت علمی خود، همواره تحت نظر حاکمیت و رقبای خود قرار داشت. این موضوع در مورد نویسندگان و دانشمندان و هنرمندان نیز صادق است و کمتر چهره‌یی در این عرصه‌ها را میشناسیم که از سرزمین اصلی و مرکزی یونان آن عصر، بر آمده باشد.

نظیر این موقعیت در دنیای قدیم را میتوان شهر اسکندریه در شمال آفریقا نام برد. پس از افول و زوال قدرت سیاسی و فرهنگی آتن، جمعیت زیادی از دانشمندان راه اسکندریه را در پیش گرفتند و در آنجا مدارس و حلقه‌های علمی، یکی پس از دیگری شکل گرفتند. چنانکه روشن است اطلاق عنوانی مانند «تمدن اسکندریه» نیز خالی از اشکال نیست. بهر روی، فارغ از ملیت و تعلق افراد به آب و خاک و سرزمین مادری، سخن ما در تحلیل و سنجش اصطلاح «تمدن یونانی» با تمرکز بر قابلیت و استعدادهای ذاتی و جبلی آنست که در قیاس با تمدنهای دیگری، نظیر هند، چین، مصر و ایران، نیاز به بازخوانی دارد. برای نمونه، موقعیت و شرایط امپراتوری پارس در همان عصر و برخورداری آن از وحدت سیاسی و فرهنگی، دست‌کم در بازه زمانی دویست سال حاکمیت هخامنشیان، برای چنین مقصدی میتواند مدد رساند. ملاحظات دیگر در این زمینه را به یادداشت بعدی وامیگذاریم.

سردبیر